فرهادحسن‌زاده، نامزد جایزه بین‌المللی «هانس کریستین اندرسن» در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

کتاب‌های تالیفی را ممیزی می‌کنند با ترجمه‌ها کاری ندارند

کنکور، بچه‌ها را از کتاب‌خوانی انداخته است

عکس: رحیم‌لو ایسنا

زهرا جعفری
روزنامه‌نگار

«تصمیم داشتم صبح روز عید به دنیا بیایم و از موهبت‌های نوروزی، مثل عیدی و شیرینی و آجیل و ماچ و بوسه بهره‌مند شوم که نشد و با اندکی تاخیر، روز بیستم فروردین ماه ۱۳۴۱ قدم به دنیای کودکان گذاشتم. مادر خدابیامرزم می‌گفت: «تو خیلی سرخ و سفید و تپل مپل بودی و همه‌اش به خاطر آن بود که موقع بارداری روزی چند نوبت، یک سبد سبزی خام می خوردم.» حرف‌های مادرم را پدرم تایید می‌کرد و می‌گفت: «شاید علت نویسنده شدنت همان سبزی‌های خام دوران بارداری باشد.» تصمیم داشتم یک جای کوهستانی و خوش آب و هوا، یا میان جنگل‌های سرسبز شمال به دنیا بیایم، اما نشد، چون پدر و مادرم آبادان را برای زندگی انتخاب کرده بودند، آبادان را با همه گرما و شرجی و امکانات محدودش. و شاید یکی از دلایل خوب نوشتن داستان نویس‌های جنوبی ، همین گرما و شرجی حال و هوا باشد....»

فرهاد حسن‌زاده حتی در نوشتن داستان زندگی خودش هم باز زبان طنز آشنایش را دارد؛ ۸۰ جلد کتاب برای بچه‌ها نوشته است و به قول خودش هنوز خسته نشده، چون برای بچه‌ها نوشتن همیشه برایش جذاب است. اسفند سال گذشته اسمش به عنوان نامزد نهایی جایزه هانس کریستین اندرسن انتخاب شد، درست است که به عنوان برگزیده نامش خوانده نشد اما برای همه بچه‌های ایرانی فرهاد حسن‌زاده همیشه و همیشه نویسنده‌ای است قدرتمند که از پیروزی نیکی و خوبی بر تاریکی‌ها می‌گوید. به بهانه انتخاب او برای این جایزه بین‌المللی به سراغش رفته‌ایم تا برایمان از کودکی و نوجوانی‌اش تا دنیای نویسندگی برای کودکان و نوجوانان بگوید.

کار نویسندگی را از چه زمانی شروع کرده‌اید و چرا اینقدر به ادبیات کودک و نوجوان علاقه‌مند هستید؟

این مساله به دوران کودکی و نوجوانی خودم برمی‌گردد که در مدرسه فعالیت هایی در زمینه تئاتر و روزنامه‌نگاری و نوشتن شعر و داستان داشتم و خیلی عشق می‌ورزیدم به کارهای هنری. بعد هم عضویت در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان دریچه‌های تازه‌ای به رویم باز کرد و نوع دیگری از شناخت دنیای زیبای ادبیات و هنر را به من نشان داد. اولین نوشته‌های من هم به صورت نمایشنامه اجرا شد و بعد از آن هم چند داستان کوتاه. در کانون بود که خودم را پیدا کردم. ما در آبادان زندگی می‌کردیم و با شروع جنگ زندگی‌مان دستخوش تحول و دگرگونی شد. جنگ فاصله‌ای بین من و داستان‌نویسی انداخت و ناچار شدم برای کمک به خانواده کار کنم؛ کارهای مختلفی انجام می‌دادم.

درست است که فرصت نوشتن از من گرفته شد اما تجربه‌های متفاوتی به من داد تا از همین تجربه‌ها بعدها در داستان‌هایم استفاده کنم. در خلال این سال‌ها کم می‌نوشتم و می‌سرودم و در عین حال به هنرهایی مثل نقاشی، موسیقی و عکاسی می‌پرداختم. بعد که ازدواج کردم و صاحب فرزند شدم وجود پسرم و داستان هایی که برای او تعریف می‌کردم مرا به دنیای داستان نزدیک‌تر کرد و شاید بهتر باشد بگویم من را دوباره به این دنیا برگرداند. دیگر جنگ تمام شده بود و به ثبات و آرامشی رسیده بودم که می‌شد با تمرکز و حساسیت کار کرد. تصمیم گرفتم قصه‌هایی را که در ذهن داشتم و برای پسرم تعریف می‌کردم را برای بچه‌های دیگر هم بنویسم. البته برای بزرگ‌ترها هم می‌نوشتم اما حس کردم ارتباطم با دنیای بچه‌ها خیلی بهتر است.

فکر می‌کنید آشنایی با کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان چقدر در نویسنده شدن فرهاد حسن‌زاده تاثیرگذار بوده است؟

تاثیرش خیلی زیاد بود. کانون جایی بود که توانستم خودم را بیابم و به دیگران نشان بدهم. یک جورهایی اتفاقی با کانون ارتباط گرفتم. من و چند نفر از دوستانم دنبال نوشتن متن نمایشی برای تلویزیون بودیم. با خبر شدیم که کانون هم کارگاه‌های تئاتر دارد. برای همین عضو کانون شدیم تا به سمت تئاتر برویم. ولی کلاس‌های تئاتر یک سرش به ادبیات وصل بود. مربی دلسوزی داشتیم به اسم امیر برغشی که آن زمان دانشجوی دانشکده هنرهای زیبا بود و هفته‌ای یک بار از تهران به آبادان می‌آمد و با ما کار تئاتر می‌کرد. البته آموزش ما صرفا تئاتر نبود؛ بلکه با ادبیات روز آشنا می‌شدیم؛ با کتاب‌های تازه منتشر شده و آموزش داستان‌نویسی. امیر ما را در جریان خبرها و بحث‌هایی که در مجامع روشنفکری مطرح می‌شد قرار می‌داد و در یک کلام پل ارتباطی ما و دنیای ادبیات بود. همه اینها دست به دست هم داد تا من جذب کانون شوم. آنجا را مثل خانه می‌دانستیم و البته با کتابدارها هم رابطه خیلی خوبی داشتیم و گاهی فکر می‌کنم اگر کانون نبود من سرنوشت دیگری داشتم.

کمی هم از اولین کتاب‌تان بگویید. جرقه نوشتن این کتاب از کجا برای شما زده شد؟

به یاد دارم قصه‌ای را برای پسرم تعریف کردم که ماجرای یک روباه و یک زنبور را حکایت می‌کرد. به نوعی شاید متاثر از قصه «ماهی سیاه کوچولو» بودم. زنبوری می‌خواهد دنیا را بگردد و بداند چه چیزهای دیگری هست؟ کلی سوال‌های دیگر دارد. می‌خواهد پاسخی برای پرسش‌هایش بیابد اما در میانه راه با روباهی مواجه می‌شود که قصد فریب و خوردن او را دارد. این اثر را به صورت منظوم نوشتم؛ یک مثنوی با وزن و قافیه. زیاد هم با چارچوب‌های ادبیات کودک و نوجوان آشنایی نداشتم و خیلی حسی و دلی این اثر را نوشتم. خودم هم تصویرگری‌اش را انجام دادم و در سال ۱۳۷۰ با عنوان «ماجرای روباه و زنبور» از سوی نشر «راهگشا» در شیراز منتشر شد.

داستان‌های کودک همیشه با تصویرگری همراه هستند و اگر تصویر نباشد ممکن است عامل جذابیت برای کودک از بین برود؛ فکر می‌کنید در حال حاضر چقدر در زمینه تصویرگری کتاب‌های کودک موفق بوده‌ایم؟

همین‌طور که خودتان هم اشاره کرده‌اید، تصویر بخش مهمی از کتاب‌های کودک و نوجوان را تشکیل می‌دهد و اصلا کودکان در ابتدا با تصویر بیشتر ارتباط برقرار می‌کنند تا متن. نقطه ضعف بسیاری از ما این است که نویسنده داستان خودش را می‌نویسد و تصویرگر هم کار خودش را می‌کند.

به ندرت کسی پیدا می‌شود که هر دو کار را با هم انجام دهد. همین امر باعث شود بین متن و تصویر فاصله باشد و اثر، یگانگی و تمرکز نداشته باشد یا میزان این یگانگی کم باشد. تجربه خودم همیشه این بوده که تصویری بنویسم و به کتاب فکر کنم، نه به قصه. بنابراین در جاهایی از متن سناریویی نوشتم برای تصویرگر که چه چیزی بکشد و در نهایت هم داستان را به نفع تصویر یا کتاب ویرایش یا کوتاه کنم. به عنوان داستان‌نویس تعصبی نسبت به داستانم ندارم و فکر می‌کنم کتاب محصولی گروهی است نه انفرادی. البته چند سالی است که به کتاب‌های تصویری توجه ویژه‌ای می‌شود؛ یعنی انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، تصویرگران و برخی از ناشران کارگاه‌های کتاب تصویری را برگزار می‌کنند و یک جورهایی به نویسندگان جوان آموزش می‌دهند که تصویری فکر کنند و بنویسند.

> اینجا ارج و قربی که کتاب ترجمه دارد کتاب تالیفی ندارد. گاهی حتی اسم مترجم بزرگ‌تر و درشت‌تر از نام نویسنده چاپ می‌شود. نظارت و ممیزی‌ای که بر اثر تالیفی وجود دارد بر کتاب ترجمه اعمال نمی‌شود. در ذهن مخاطب این‌گونه است که آثار خارجی بهتر از آثار ایرانی است

اگر بخواهیم خودمان را در زمینه تصویرگری کتاب کودک با دنیا مقایسه کنیم در حال حاضر در کجا قرار داریم؟

تصویرگراهای خوبی در حال حاضر داریم. کسانی که تکنیک‌های خوبی دارند و کارشان ابعاد زیبایی‌شناسانه دارد. کسانی که آثارشان جوایز جهانی برده و حتی بهتر از ایران دیده شده است؛ چون تصویر زبان هنری است و به راحتی با مخاطب ارتباط برقرار می‌کند، بنابراین به لحاظ تصویری جلو هستیم. اما همانطور که اشاره کردم هماهنگی تصویر با متن فهم متفاوتی از کتاب می‌خواهد که به این فهم و تفاهم بیشتر نیازمندیم. گاهی اوقات در برخی از نمایشگاه‌های بین‌المللی بعضی ناشران جذب تصویرهای کتاب‌مان می‌شوند و وقتی از ناشر متن داستان را می‌خواهند متن چندان قوی نیست و حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. از همین روی باید خیلی کار کنیم تا به استانداردهای جهانی برسیم.

فکر می‌کنید تفاوت کودکان و نوجوانان الان با زمان گذشته چیست و این تفاوت را چطور در نوشته‌هایتان نشان می‌دهید؟

کار کردن برای بچه‌های امروز سخت است؛ به خاطر اینکه جذابیت‌های دنیای پیرامون‌شان متنوع و زیاد شده است. تلویزیون و کامپیوتر و بازی‌های روز مسحور کننده هستند. حتی بزرگ‌ترها هم از این جادو جان سالم به‌در نمی‌برند. به همین دلیل کتاب باید خیلی جذاب و پرکشش باشد که در مواجهه با دیگر رسانه‌ها عقب نماند. از طرف دیگر بچه‌های امروز نسبت به زمان گذشته کمتر اهل پرسشگری هستند. با اینکه چیزی به آنها تحمیل نمی‌شود و حدود آزادی‌شان بیشتر است اما یک جورهایی سرگشته‌اند و نمی‌دانند از زندگی چه می‌خواهند. هدف مشخصی ندارند؛ انگار که همه چیز برایشان حل شده است و کمتر سمت پرسشگری می‌روند و کنجکاوی می‌کنند.

پس مطمئنا برای این بچه‌ها انتخاب سوژه هم سخت است؛ چطور سوژه‌های کتاب‌هایتان را انتخاب می‌کنید؟

به سختی. من برای گروه‌های سنی مختلف از خردسال تا نوجوان می‌نویسم. این سه گروه با هم متفاوت هستند. برای خردسال و کودک جهان فانتزی جذاب است. می‌توان با اتکا به داستان‌های خیال‌انگیز و فانتزی آثار متفاوتی را برایشان خلق کرد؛ آثاری که ذهن‌شان را به چالش بکشد و با شخصیت‌های داستان همراه‌شان کرد. البته کاری که من از آن غفلت نمی‌کنم استفاده از چاشنی یا عناصر طنزآمیز است.

بله و شاید اگر بگوییم عنصر طنز در داستان‌های شما جذابیتش را بیشتر می‌کند، اغراق‌آمیز نباشد.

بچه‌ها روح لطیفی دارند و ذاتا شاد هستند و اثری که آنها را بخنداند برایشان جذابیت بیشتری دارد. اما در انتخاب سوژه برای نوجوانان قضیه فرق می‌کند. آنها به دنیای بزرگسالان نزدیک‌ترند و داستان‌های واقع‌گرا و رئالیستی را هم دوست دارند. برای همین سعی می‌کنم با نگاه به علایق بچه‌ها و دغدغه‌هایشان سوژه‌ها را پیدا کنم. ممکن است سوژه‌ها را از زبان خودشان بیرون بکشم یا از خبرهایی که در مطبوعات و فضای مجازی وجود دارد برای انتخاب سوژه استفاده کنم. بخشی از سوژه‌ها هم با توجه به تجربه‌های زیستی و زندگی خودم برای بچه‌های امروز بازپروری می‌شوند. مهم این است که آنها را بشناسم و با آنها رفیق باشم و کاری کنم که مرا از خود بدانند و احساس بیگانگی نکنند.

پس مطمئنا فعالیت شما در مطبوعات و روزنامه‌نگار بودن هم در انتخاب سوژه بسیار موثر بوده است؟

بله خیلی موثر بوده است، ۱۵ سال کار کردن در نشریه دوچرخه، افق فوق‌العاده‌ای را به رویم باز کرد. طی این سال‌ها بیشتر با دنیای آنها آشنا شدم و توانستم به جهان‌شان نزدیک شوم و آنها را بشناسم. کار مطبوعاتی به دلیل ذات زنده‌بودنش بین ما پیوند جانانه‌ای برقرار کرده و نه‌تنها کمک کرد بچه‌ها را بهتر بشناسم بلکه خودم را هم شناختم.

شما تا الان چند جلد کتاب منتشر کرده‌اید؟

فکر می‌کنم تا الان ۸۰ جلد کتاب منتشر شده و حدود ۲۰ جلد هم زیر چاپ هستند.

در این سال‌ها کتابی داشته‌اید که مجوز نگیرد؟

بله، بوده است اما در حد ایراد و اصلاح و عمدتا در حوزه داستان نوجوان بوده که توانسته‌ایم حلش کنیم. حالا یا من ارشاد را قانع کرده‌ام یا آنها دلایلی آورده‌اند، ولی به گونه‌ای نبوده که مانع از انتشار کتاب شود.

تا الان فرهاد حسن‌زاده نامزد چند جایزه جهانی شده است؟

سه بار نامزد دو جایزه بوده‌ام. در سال ۲۰۱۷ نامزد جایزه «آسترید لیندگرن» و در سال ۲۰۱۸ نامزد نهایی جایزه «هانس کریستین اندرسن» و جایزه «آسترید لیندگرن».

فکر می‌کنید چرا این اتفاق می‌افتد؟ مطمئنا وقتی شما یک سوژه را می‌نویسید به بچه‌های ایرانی فکر می‌کنید. چطور می‌شود که این سوژه‌ها برای بچه‌های دنیا هم جذابیت دارد؟

برخی مفاهیمی که در ادبیات مطرح می‌شوند جهانی هستند یا به عبارتی جهان‌شمولند و وقتی نویسنده به آن موضوعات جهان‌شمول نگاهی ملی یا بومی داشته باشد اثرش ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند چون انسان‌های بیشتری را درگیر خودش می‌کند.

به عنوان مثال در رمان «هستی» من به جنگ پرداخته‌ام. جنگ مساله‌ای است که در همه دنیا وجود دارد. در خاورمیانه که خیلی بیشتر است اما در کل، همه دنیا درگیر این پدیده هستند. البته به جنگ نگاه تبلیغی یا جنگ‌طلبانه نداشته‌ام. سعی کرده‌ام راوی باشم و قضاوت را بر عهده مخاطب بگذارم. در همین اثر به توانایی‌های فردی نوجوان‌ها توجه کرده و کوشیده‌ام بی‌آنکه نگاهی جنسیت زده داشته باشم تصویری از دختری ارائه دهم که به دور از سیاست‌ها و روابط معمول سیاستمداران در دوران جنگ به بلوغ شخصیتی می‌رسد. در کتاب‌های دیگرم به کودکان کار یا بچه‌های آسیب‌دیده از بیماری‌های اجتماعی پرداخته‌ام.

تصویرگری کارهایتان را هنوز هم خودتان انجام می‌دهید؟

نه. فقط برای کتاب اولم بود که آن‌هم برای خودش ماجرایی داشت و در حد تجربه باقی ماند.

یک مساله دیگر این است که ما معمولا در داستان‌هایمان الگوی شخصیتی را به بچه‌ها معرفی می‌کنیم؛ با توجه به صحبت‌هایی که در مورد کودکان و نوجوانان امروز داشتیم، برای اینکه یک نویسنده تنوع در الگو داشته باشد باید چه کاری را انجام دهد؟

جهان بچه‌ها بسیار گسترده است، با خیال و فانتزی و قصه و افسانه می‌توان الگوهای پایداری از رفتارها را در ذهن‌شان پی‌ریزی کرد. افسانه‌های کهن ما سرشار از قهرمان‌هایی است که به جنگ پلیدی و ظلم رفته‌اند. بچه‌ها اگر بتوانند الگوی کلی از این قهرمان‌ها برای خود بسازند رفتارشان در بزرگسالی نیز به همین سمت و سو خواهد رفت و در وجودشان نهادینه می‌شود. ولی ادبیات‌مان نیاز به شخصیت‌سازی هم دارد؛ شخصیت‌هایی زنده و ملموس تا بچه‌ها آنها را بشناسند و به خوبی با آنها ارتباط برقرار کنند یا اینکه در ذهن‌شان جاودانه بمانند.

> برخی مفاهیمی که در ادبیات مطرح می‌شوند جهانی هستند یا به عبارتی جهان‌شمولند و وقتی نویسنده به آن موضوعات جهان‌شمول نگاهی ملی یا بومی داشته باشد اثرش ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند چون انسان‌های بیشتری را درگیر خودش می‌کند

درادبیات کشورهای دیگر شخصیت‌های این‌چنینی وجود دارد که بچه‌ها با آنها ارتباط برقرار می‌کنند. در نمایشگاه کتاب فرانکفورت دو سال پیش که حضور داشتم یک روز از این نمایشگاه اختصاص به این مساله داشت که نوجوانان و کودکان با لباس‌های شخصیت‌های داستانی در نمایشگاه حضور پیدا کنند. یا مسابقه می‌دادند یا نقش بازی می‌کردند اما در کل هر چه بود مشخص بود که بچه‌ها آن شخصیت را از دنیای داستان جدا کرده و به دنیای امروز دعوت کرده‌اند. نویسندگان ما باید بتوانند شخصیت‌های اسطوره‌ای یا واقعی بیافرینند و کاری کنند این شخصیت‌ها در دنیای کودکان ماندگار شوند.

فکر می‌کنید اصلی‌ترین مشکلی که ما برای داستان‌نویسی کودکان و نوجوانان داریم چه چیزی است؟

فکر می‌کنم مجموعه عواملی وجود دارند که به عنوان ترمز در روند داستان‌نویسی برای کودکان و نوجوانان عمل می‌کنند. بحث کتاب خوانی اولین مساله است که بچه‌های ما زیاد کتاب‌خوان نیستند. این مساله هم باز برمی‌گردد به سیاست‌های آموزش و پرورش که آنقدر بچه‌ها را درگیر درس و کنکور و تست کرده است که از کتاب غیردرسی غافل شده‌اند. همین مساله روی تیراژ کتاب تاثیر می‌گذارد. وقتی تیراژ کتاب پایین می‌آید نویسنده‌ها به صورت حرفه‌ای و متمرکز نمی‌توانند بنویسند در نتیجه از کارهای نو، خلاقانه با محتواهای جذاب خبر ندارند. نکته دیگر نقد و پژوهش است. گرچه چند سالی است به طور جدی‌تری شاهد پژوهش‌هایی در حوزه ادبیات کودک هستیم ولی خروجی این پژوهش‌ها مشخص نیست.

ترجمه آثار کودک ایرانی به زبان‌های دیگر در چه وضعیتی است؟

این هم باز مساله‌ای است که ما در آن مشکل داریم؛ چون ایران عضو کنوانسیون کپی‌رایت نیست. ناشران خارجی رغبت چندانی به ترجمه آثار ما ندارند. این کار مستلزم آن است که ما آژانس‌های ادبی، قوی و فعال داشته باشیم تا در نمایشگاه‌های بین‌المللی حضور پیدا کنند و بتوانند برای فروش رایت آثار رایزنی کنند. اما تا جایی که من خبر دارم خیلی ضعیف و محدود در این زمینه کار می‌شود.

آماری را خانه کتاب منتشر کرده است که نشان می‌دهد در عرصه کتاب کودک، ما بسیار شاهد حجم زیادی از ترجمه هستیم و تالیف بسیار کم است. به عنوان یک نویسنده کودک نظرتان در مورد این مساله چیست؟

بله، بحث توازن تالیف و ترجمه همیشه وجود داشته است. این هم به خاطر این است که ایران جزء کپی‌رایت نیست؛ ناشران خودشان را به این مساله که مبلغی را برای حق‌التالیف پرداخت کنند، مقید نمی‌کنند، برای همین به راحتی یک اثر را ترجمه می‌کنند، حتی ممکن است که یک اثر همزمان چند جا ترجمه شود.

مترجمان حرفه‌ای و نیمه‌حرفه‌ای آثار خوب و جایزه گرفته در کشورهای دیگر را گلچین و ترجمه می‌کنند. صدای اعتراض برخی از مترجمان را هم شنیده‌ام که کسانی آمده‌اند از روی اثر ترجمه شده رونویسی کرده و با اندکی تغییر به نام خود چاپ کرده‌اند. اینجا ارج و قربی که کتاب ترجمه دارد کتاب تالیفی ندارد. گاهی حتی اسم مترجم بزرگ‌تر و درشت‌تر از نام نویسنده چاپ می‌شود. نظارت و ممیزی‌ای که بر اثر تالیفی وجود دارد بر کتاب ترجمه اعمال نمی‌شود. در نهایت در ذهن مخاطب این‌گونه است که آثار خارجی بهتر از آثار ایرانی است. فکر می‌کنم باید نظارتی روی این مساله باشد. من مخالف ترجمه آثار نیستم، چون ترجمه می‌تواند به کمک تالیف بیاید و درهای بسیاری را روی ما و ادبیات ما بگشاید. اما وقتی بی‌رویه ترجمه صورت بگیرد، این توازن به هم می‌خورد. فکر می‌کنم باید فکری برای این مساله کرد.

آرزوی فرهاد حسن‌زاده برای داستان‌نویسی کودک و نوجوان در ایران؟

ادبیات کودک ما ظرفیت‌های خوبی برای جهانی شدن دارد. ما بر پله‌های ادبیات کهن ایستاده‌ایم و پشتوانه‌های خوبی داریم؛ اما باید به سمت حرفه‌ای شدن حرکت کنیم. من خوش‌بین هستم نسبت به نویسنده‌هایمان و توش و توانشان. فقط باید کار کرد و به جوان‌ها میدان داد و از نقد شدن نهراسید.